

تعامل امام علی (علیه السلام) با مردان سیاست (بررسی موردی عمروعاص)

حجة الاسلام مهدی نورمحمدی^۱

فاطمه پسندی^۲

طیبه زندیه^۳

چکیده

این پژوهش درصدد بررسی تعامل امام علی (علیه السلام) و عمروعاص است. این مقاله در سه بخش با عناوین شناخت شخصیت امام علی، شناخت شخصیت عمروعاص و همچنین تعامل بین آنان تدوین یافته است. بیشترین تعامل میان این دو در جنگ صفین، قضیه حکمیت و ارسال چند نامه بین آنان صورت گرفته که مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، دسیسه و حيله در تعاملات سیاسی و اجتماعی عمروعاص را مورد شناسایی قرار داده است و در مقابل عملکرد امام علی، در روشننگری و بصیرت‌افزایی سیاسی و اجتماعی بیان گردیده است. به‌طورکلی نگرش و جهان‌بینی دو شخصیت حق و باطل با هم مقایسه شده و تفاوت‌های بین آن‌ها آورده شده است به‌طوری که جبهه حق امیدوار به نقش هدایتگری خویش در هر شرایطی بوده است و جبهه‌ی باطل، هوی نفس و دنیاطلبی را بر خویش غالب کرده است و از عقلانیت ابزاری در تعاملات خویش بهره برده است.

کلمات کلیدی: تعامل، امام علی (علیه السلام)، عمروعاص، حق‌مداری، خُدعه و نیرنگ، سیاست

۱ پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

۲ فارغ‌التحصیل سطح دو، کارشناس ارشد تاریخ تشیع

۳ فارغ‌التحصیل سطح سه، عضو انجمن پژوهشگران موسسه آموزش عالی حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) واحد خاوران

مقدمه □

موضوع تعامل امام علی (علیه السلام) با مردان سیاست از جمله عمروعاص از موضوعات مهمی است که بعد از بررسی و مطالعه مشخص گردید که تحقیقی در این رابطه وجود ندارد و هر آنچه موجود است به طور پراکنده در کتب تاریخی از جمله طبقات الکبری ابن سعد و وقعه الصفین منقروی و ... در ذیل مباحث تاریخی نگاشته شده است.

چون امروزه شیوه رایج و مرسوم در تعاملات سیاسی و اجتماعی تنها کسب منافع شخصی و گروه خاص منظور می‌گردد و در این گذر نیز برای رسیدن به اهداف، بهره‌جویی از هر نوع وسیله و ابزار را بر خود مجاز می‌شمارند. با نیرنگ و فریب و ظاهرسازی و لگدمال کردن ارزش‌های اخلاقی به خواسته خود نائل می‌گردند و نام سیاستمدار را بر خود می‌نهند. عقلانیت ابزاری را یک نقطه قوت برای مردان سیاست دانسته و از او شخصی حيله‌گر و ظاهرساز تصور می‌نمایند.



این مقاله درصدد است با پاسخگویی به این سؤال که تعامل امام علی (علیه السلام) و عمروعاص چگونه بوده است، قصد دارد شناختی نسبی بر دسیسه و خدعه‌ی مردان نیرنگ بدهد، همچنین عملکرد صحیح سیاستمدارترین مرد اسلام که در جهت حق و عدالت بود تبیین گردد. تا مدد رسان در جهت بصیرت‌افزایی و روشنگری جوان امروز قرار گیرد. بنابراین نگارنده مقاله با استفاده از تاریخ حوادث آن دوران و روایات صحیحه سعی بر تحلیل و نقد در این زمینه داشته است، تا این پیام را برساند که در قاموس علوی، سیاست به معنای تدبیر و تمشیت امور بندگان خداست حتی در بحران‌ها، صحیح‌ترین موضع‌گیری‌ها را در جهت هدایتگری اتخاذ می‌نماید. اگرچه محدوده‌ی تعامل امام علی (علیه السلام) با عمروعاص، به جنگ صفین و قضیه حکمیت و تعداد محدودی نامه است، اما تأثیر آن در تاریخ اسلام بسیار گسترده است، چراکه عمروعاص به همکاری با معاویه لبیک گفت و فکر شیطن‌آمیز و روح نیرنگ و حيله‌ی خود را جهت شکست امام (علیه السلام) به خدمت معاویه درآورد.

تدوین مقاله با این پیش‌فرض انجام شده است که علی (علیه السلام) با مردان سیاست در حیطه مصلحت اسلام قدم برمی‌داشت و با عمروعاص نیز مدارا گونه و هدایت‌گرانه برخورد نموده است. اما عمروعاص تعاملاتش در بستر خدعه و نیرنگ اتفاق افتاده است.

واژه‌شناسی

الف) تعامل از نظر لغوی:

از نظر لغوی تعامل، عبارت است از معامله کردن و دادوستد مردم با یکدیگر.
(الجر، ۱۳۷۵: ۵۹۵/۱)

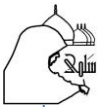
ب) تعامل از نظر اصطلاحی:

تعامل، عمل متقابل دو یا چند موجود زنده بر یکدیگر یا با یکدیگر است. تعامل از پایه‌های حیات اجتماعی است. تعامل اجتماعی مفهومی است کلی که با شیوه و میزان و شدت و به‌طور کلی انواع گوناگونی کنش و واکنش انسان‌ها در یک گروه یا جمع و یا جامعه سروکار دارد. (قلی زاده، ۱۳۸۸: hasan_ghlizadeh.blogfa.com). امروزه این واژه به همکاری نهادها، کشورها و گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در زمینه‌های مختلف همکاری می‌کنند. از این رو فرهنگ علوم سیاسی این اصطلاح را چنین معنا کرده است: تعامل به معنای تبادل، تلاش و یا همکاری بین افراد و گروه‌ها است. (آقابخشی و افشارراد، ۱۳۶۸: ص ۳۱۵).

در این پژوهش منظور نویسنده از تعامل، ارتباطات طرفینی بوده به‌طوری‌که قلمرو و گستره‌ی تعامل به دادوستد اشیاء مادی منحصر نیست و کمک‌های فکری، علمی و هدایتگری را نیز دربردارد. به‌طوری‌که هرگونه تلاقی ناشی از فکر و اندیشه که این دو شخصیت با یکدیگر داشته‌اند، تحت عنوان تعامل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شخصیت امام علی (علیه السلام)

شناخت و معرفت تمام ابعاد وجودی و شخصیتی حضرت در این چند سطر مقدور نیست. چراکه در فضائل و کمالات مَلَکی و ملکوتی ناب است، شخصیت الهی او در دامن خاتم الانبیاء (علیه السلام) شکل گرفته است، افتخار مولودی خانه کعبه را دارد، مطیع محض و اولین ایمان آورنده است. او با خدامحوری در اداره جامعه و مسائل سیاسی قدم گذارده است، با حق محوری و باطل‌ستیزی به برقراری عدالت و رفع نابرابری می‌پردازد، در سایه‌سار ایمان و تقوی با صداقت و قاطعیت به سنت الهی رفتار می‌نماید، در مسیر سیاسی و اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی را، دور از خدعه و نیرنگ حفظ می‌نماید.



۱-۱ دوران کودکی امام علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) فرزند ابی طالب و فاطمه بنت اسد که جایگاه تولدش خانه‌ی کعبه است و این مطلب مورد تأیید شیعه و اهل سنت می‌باشد.

حافظ گنجی شافعی گوید: «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مکه و در داخل بیت الله الحرام در شب جمعه سیزدهم رجب سال سی‌ام عام الفیل متولد شد و جز او مولودی در بیت الله الحرام تولد نیافته است. نه پیش از او و نه پس از او. این امتیاز نشانه‌ی بزرگی مقام و موقعیت او بود که شامل حال او گشت.» (گنجی، ۱۳۶۲: ۴۰۷)

ابن صباغ مالکی گوید: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) در شب جمعه سیزدهم عام الفیل در مکه مشرفه در بیت الله الحرام متولد گشت. این فضیلت را خداوند به جهت جلال و بزرگی و کرامت علی (علیه السلام) بر او اختصاص داده است.» (ابن صباغ مالکی، ۱۴۲۲: ۳۰)

ابن شهر آشوب گوید: «فرزند پاکیزه (علی (علیه السلام)) از نسل پاکیزه در محل پاکیزه‌ای به دنیا آمد، چنین کرامتی برای چه کسی یافت می‌شود؟ زیرا شریف‌ترین بقعه‌ها حرم مکه است و شریف‌ترین محل حرم مسجد است و شریف‌ترین محل مسجد کعبه‌ی مکرمه است، و مولودی جز علی (علیه السلام) در این مکان مقدس یعنی کعبه به دنیا نیامده است. پس علی (علیه السلام) در بهترین مکان ممکن متولد شده است.» (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲: ۱۷۵/۲)

علی (علیه السلام) وقتی نوزاد بود، مادرش او را خدمت پیامبر آورد، حضرت با علاقه‌ای شدید نوزاد را به سینه چسباند. چنانکه حضرت علی (علیه السلام) خود در خطبه قاصعه می‌فرماید: شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خویشاوندی نزدیک و در مقام منزلت ویژه می‌دانید. پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند، درحالی که کودک بودم، مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در بستر مخصوص خود می‌خواباند. بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه او را استشمام می‌کردم، و گاهی غذایی را در دهانم می‌گذارد.... و من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند که همواره با مادر است. (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲)

سالی که خشک‌سالی در مکه واقع شد، ابوطالب پدر علی (علیه السلام) که از بزرگان قریش بود، به جهت زیادی عائله و مشکل اقتصادی، کفالت علی (علیه السلام) را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سپرد، و بدین‌وسیله حضرت که هنوز سنین کودکی خود را می‌گذراند، تحت تعلیم نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. (ابن هشام، ۱۳۵۵: ۲۳۶)



۱-۲ علی (علیه السلام) در بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

توجه به یک کلام از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد شخصیت امام علی (علیه السلام) ما را به اندازه‌ی ظرفیت محدود خود با مقام او آشنا می‌نماید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «یا علی اگر نمی‌ترسیدم که گروه‌هایی از امت من درباره‌ی تو مطالبی بگویند که نصاری در مورد عیسی بن مریم می‌گفتند، در شأن تو سخنانی می‌گفتم که هرگاه بر مردم گذری می‌کردی خاک پای تو را توتیای چشم خود می‌ساختند.» (کلینی، بی‌تا: ۵۷/۸)

و یا در شأن امیر مؤمنان می‌فرماید: «و علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یتفرقاً حتی یرداً علی الحوض؛ علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو تا قیامت از هم جدا نخواهند شد.» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۲۴/۳)

۱-۳ علی (علیه السلام) در بیان برخی از بزرگان و دانشمندان:

در بیان شخصیت امام (علیه السلام)، بزرگان زیادی در سراسر گیتی سخن رانده‌اند، ولی در این مقاله فقط به چند مورد بسنده می‌شود:

مرتضی مطهری می‌گوید: «علی (علیه السلام) پیش از اینکه امام عادل برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل رفتار کند، موجودی متعادل و متوازن بود و کمالات انسانی را با هم جمع کرده بود. شب‌هنگام با عبادت، از ماسوی می‌برید و روز در متن اجتماع فعالیت می‌نمود، هم مفتی بود و هم حکیم، هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی، هم زاهد بود و هم سرباز، هم قاضی بود و هم کارگر، هم خطیب بود و هم نویسنده، بالاخره به تمام معنی یک انسان کامل بود با همه زیبایی‌هایش.» (جاذبه و دافعه، ۱۳۷۶: ۱۰) و همچنین می‌گوید: «شاید در تمام قرون و اعصار، جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) پیدا نکنیم.» (همان: ۳۱)

شبلی شمیل، از متفکران لائیک درباره‌ی امام علی (علیه السلام) می‌گوید: «پیشوا، علی بن ابی‌طالب، بزرگ بزرگان، یگانه نسخه‌ای است که نه شرق و نه غرب، نه گذشته و نه امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است.» (جرداق، ۱۳۹۲: ۲۲۷)

ابن العبری مورخ و دانشمند مسیحی می‌گوید: «علی (علیه السلام) بود که در عصر خلفا خلأ ناشی از فقدان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را جبران نمود. او مبارزات عقیدتی را پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر عهده داشت. احتجاج‌ها و مناظره‌های آن حضرت، در تاریخ گواه این مدعی است. وجود



مقدس حضرتش، در کنار خلفا خلای را که از فقدان مقام والای نبوی حاصل شده بود، پر می کرد و کتاب های شیعه و سنی، از این گونه مسائل سرشار است. نمونه بارزش سخن خلیفه دوم؛ عمر است "لولا علی لهلك عُمر" (صمدی و کریم خانی، ۱۳۸۳: ۲۷)

شخصیت عمروعاص

در تاریخ حکومت امام علی علیه السلام نقش برخی از شخصیت ها را نمی توان نادیده گرفت، برخی شخصیت ها بنا به جایگاه و موقعیت خود در روند حکومت تأثیر بسزایی داشتند. از جمله عمروعاص که بنا بر شخصیت زیرک و حيله گرش در جریان و شکل گیری رویدادهای آن زمان مؤثر است. چراکه این مرد سیاسی در حفظ منافع خود در دوران مختلف عملکردی متفاوت از خود نشان داده است. □

۱-۲ تولد عمروعاص

عمر بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصيص بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن التمر (عبدالبر: ۱۱۸۴/۳)

مادرش سلمی از زنان بدکاره و مشهور مکه بود که همه او را به اسم "نابغه" می شناختند او کنیز مردی از طایفه "غزه" بود و اسیر بود. "عبدالله بن جدعان تیمی" او را خرید و چون زناکار بود، آزادش کرد. این زن با پنج نفر: ابوسفیان، عاص بن وائل، ابولهب، امید بن غلف و هشام بن مغیره مخدومی، هم بستر شد و "عمروعاص" به دنیا آمد. هرکدام از آنان، ادعای این بچه را نمودند و گفتند: در تعیین پدر، مادرش سلمی را حاکم می کنیم. مادر گفت: متعلق به "عاص" است. در حالی که "عمروعاص" بسیار به ابوسفیان شباهت داشت. چون پدر عمروعاص مشخص نبود او را "ابن نابغه" می گفتند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷: ۲۸۱/۶؛ نوری: ۶۰۲؛

دایرةالمعارف طهور: www.tahoor.com) چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطاب به او می فرماید یابن نابغه. چنانچه امام حسن علیه السلام به او گفته است تو از تولد پرخاشگر بودی مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشت که مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند. (قیومی، ۱۳۷۹: ۲۳۱)

۲-۲ عمروعاص در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله

عمروعاص در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله دارای چهره ای بسیار منفور و شخصیت پلیدی بود. در شرارت، فسق، مکر و حيله استاد بود. او یکی از افرادی بود که در مکه بسیار پیامبر خدا را آزار

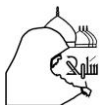


می داد و سبّ و شتم می نمود. در شب‌های تار که آن حضرت برای طواف خانه خدا می رفتند، در راه سنگ می چید تا برای آن حضرت لغزش پیدا شود و به اطفال مکه شعر مسخره یاد می داد که دسته جمعی در وقت عبور پیامبر ﷺ بخوانند و ایشان را مسخره کنند و خودش اشعاری در ذم و هجو رسول خدا ﷺ می گفت و در وقتی که آن حضرت در حجر اسماعیل، نماز می خواند، آن اشعار می خواند. او قصیده‌ای در مذمت پیامبر گفت که هفتاد بیت بود. پیامبر خدا ﷺ عرض کرد: خدایا او را به تعداد اشعارش لعن کن. محدثین گفته‌اند که او به همراه عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث و دیگر دشمنان رسول خدا ﷺ شکمبه شتر را برداشت و زمانی که حضرت در اطراف کعبه نماز می خواندند در حال سجده روی سر آن حضرت می گذاشتند پیامبر صبر نمود و در سجده آن‌ها را نفرین کرد و آن زمان حضرت زهرا (ع) از این موضوع گریست. روزی زینب دختر پیامبر خدا ﷺ را در کجاوه‌اش ترسانید و راه را بر او بست، آن چنان که بچه‌اش سقط شد و خلاصه آن که "عمرو عاص" از عداوت با رسول خدا لحظه‌ای فروگذار نکرد. (قمی، ۱۴۱۶: ۶۵۹/۳)

۲-۳ اسلام آوردن عمرو عاص

عمرو عاص یکی از کسانی بود که همراه عماره بن ولید به حبشه رفتند تا از پادشاه "نجاشی" بخواهند تا جعفر بن ابیطالب و مسلمانان مهاجر را تسلیم آن‌ها کند. نجاشی از مهاجرین مسلمان حمایت کرد. لذا عمرو عاص و همراهانش از حبشه رانده شدند. عمرو عاص از همان جا تظاهر به اسلام کرد و برای ملاقات با پیامبر اکرم ﷺ به طرف مدینه رفت. با رسول خدا ﷺ بیعت کرد به شرط اینکه تمام افعال و کردارهای زشت گذشته‌اش بخشیده شود. به این صورت او مسلمان شد و آخرین مأموریت وی در زمان پیامبر اسلام ﷺ ولایت عمان بود. (طبری، ۱۳۵۲: ۱۴۹۴/۵ و ۱۵۲۵؛ ابوالحسن ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۷۴۲/۳؛ ابن هشام، ۱۳۵۵: ۲۸۹/۳)

پیامبر اکرم ﷺ می دانست که او حقیقتاً ایمان نیاورده است چنانکه در مورد او می گوید: هرگاه معاویه و عمرو عاص را با هم دیدید، آن‌ها را از یکدیگر جدا کنید. که ایشان برای عمل خیر اجتماع نخواهند کرد. همچنین از خدا درخواست نمود هر دو آن‌ها را به فتنه و گرفتاری دراندازد. (منقری، ۱۳۷۰: ۲۱۸؛ قرطبی، ۱۹۸۶: م ۱۴۵/۴)



او مصداق این کلام امیرالمؤمنین است: سوگند به خدایی که دانه را در زمین می شکافد و خلابیق را آفریده است! اینان اسلام نیاوردند بلکه تظاهر به اسلام می کردند و کفرشان را مخفی می نمودند، و آنگاه که یارانی پیدا کردند به دشمنی آشکار با ما بازگشتند. (منقری، ۱۳۷۰: ۱۱۰)

۴-۲ عمروعاص در دوران خلفاء

عمروعاص در دوره ی ابوبکر: او در دوران خلافت ابوبکر، از نزدیک ترین افراد به او بود. سال ۱۲ هجری قمری ابوبکر او را با سپاهی به فلسطین فرستاد. تصرف سرزمین عرب اردن به دست او صورت گرفته و نیز در نبردهای اجنادین و یرموک و در فتح شام شرکت داشت. (شوشتری، ۱۴۱۰: ۱۱۱/۸؛ دایره المعارف طهور)

عمروعاص در دوره ی عمر بن خطاب: عمروعاص از نزدیک ترین افراد به خلیفه دوم نیز بود. او در دوران عمر، مدتی والی فلسطین شد فرمانده سپاه اسلام برای فتح "ایله" در کنار خلیج "عقبه" بود و آنگاه مأمور فتح مصر به دستور عمر گشت. بنا بر بعضی منابع، او به مسئولیت خودش و با فکر زیرکانه اش با سپاهیان خود، به این کار اقدام کرد. بهر حال در سال ۱۹ هـ یونان، در سال ۲۰ هـ بابل و در سال ۲۱ هـ ق اسکندریه تسخیر شد. عمروعاص خودش حاکم آنجا شد و دستگاه قضای آنجا را تأسیس کرد و از این رو شهرت عمده او ناشی از فتح مصر شد. او تا چند سال بعد از مرگ عمر هم، در همان حاکمیت مصر بود. (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۲۵۶/۴؛ دایره المعارف طهور)

عمر در دوره ی عثمان: زمانی که عثمان به خلافت رسید. عبدالله بن سعد را به جای عمروعاص حاکم مصر کرد و او را عزل نمود. از آن موقع به بعد، عمروعاص از منتقدان عثمان شد و مخالفان را تحریک می کرد، او به فلسطین برگشت. او هرگاه به مدینه می آمد مردم را علیه عثمان می شوراند.

روزی هنگامی که عثمان مشغول ایراد خطبه بود، به او اعتراض کرد و گفت: توبه کن تو به گناه بزرگی آلوده ای و ما را نیز به گناه واداشتی، توبه کن تا ما نیز توبه کنیم. عثمان گفت: ای پسر نابغه از وقتی تو را عزل کرده ایم چنین پرهیزگار شده ای؟

عمروعاص می گفت: نه تنها رؤسا و اشراف را وادار به قیام می کنم بلکه اگر شتربان و شبانی را هم ببینم وی را علیه عثمان می شورانم. هنگامی که خبر قتل عثمان را آوردند،



عمرو عاص در فلسطین بود، او با خود می‌گفت: مرا ابو عبدالله گویند! به هر کاری که بخواهم دست می‌زنم و به نتیجه می‌رسم. (ابن اثیر: ۲۴۴/۴؛ غضنفری، ۱۳۹۳: ۱۹۵).

تعاملات امام علی (علیه السلام) با عمرو عاص

کنکاش در نقاط تلاقی اسوه‌ی حق علی (علیه السلام) و اسطوره‌ی نیرنگ و حیل و نامردی عمرو عاص این حقیقت را هویدا می‌گرداند که انسان حق مدار حیات و تعامل اجتماعی و سیاسی خود را بر اصول و معیارهای منطبق بر ضوابط دینی و مکتبی بنا می‌دارد و هدف او احیاء ارزش‌ها و حقایق بر پایه‌ی دین و دفاع از سنت الهی است. شخص باطل گرا شعله‌های هوی نفس، او را به دنیا طلبی سوق می‌دهد. رغبت بر خدعه و خیانت و دروغ وجودش را فرامی‌گیرد.

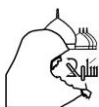
۳-۱ نقش عمرو عاص در قتل عثمان

چون عثمان، عبدالله بن سعد بن ابی سرج را به حکومت مصر گمارد و عمرو را برکنار نمود، عمرو زبان به اعتراض گشود و در تباهی کار عثمان تلاش نمود. (ابن اثیر: ۲۶۱/۳) او گاه نزد علی (علیه السلام) می‌آمد و حضرت را بر ضد عثمان، تحریک می‌نمود و گاه نزد زبیر و گاه نزد طلحه می‌رفت. همچنین بر سر راه حاجیان می‌ایستاد و خلاف کاری‌های عثمان را به آنان می‌گفت. (امینی، ۱۳۸/۹)

عمرو عاص خود می‌گوید: «عثمان را دشمن می‌داشتم و همه‌ی افراد حتی چوپان در میان گله و سقّای زیر بار مشک آب را بر او شوراندم.» (ابن عساکر، ۴۱۷/۲) حتی عثمان نیز بر این امر واقف بود چنانکه می‌می‌گوید: «ای پسر نابغه! تو از کسانی هستی که بی‌خردان و غوغاییان را بر من می‌شورانی؛ چراکه تو را از حکومت مصر برکنار کردم.» (بلاذری، ۱۹۲/۶)

عمرو به فلسطین رفت و همچنان همه را بر ضد عثمان تحریک می‌کرد و زمانی که خبر کشته شدن عثمان به او رسید گفت: من ابو عبدالله هستم. چون دُملی را بخراشم، بازش می‌کنم. چنانکه امام حسن (علیه السلام) در مناظره‌ای با مردان قریش رو به عمرو عاص این سخنش را بر او یادآور شد. (امینی، ۱۲۲/۲)

با این اوصاف مشخص است او خود مستقیم در قتل عثمان دست نداشته است ولی به‌طور غیرمستقیم در قتل عثمان دخیل بوده است. از آنجایی که او در سیاست‌های تبلیغی علیه امام علی (علیه السلام)، فردی چیره‌دست بود، به جوسازی، عوام‌فریبی و به صحنه‌سازی‌هایی پرداخت





که قتل عثمان را به امام (علیه السلام) و یارانش نسبت دهد. زیرا وقتی دست بیعت به معاویه داد و با او در مورد علی (علیه السلام) مذاکره می کرد، عمرو عاص به معاویه گفت: سوگند به خدا که عرب، بین تو و بین او در هیچ چیز هموردی قائل نیست او در جنگ، از بهره ای برخوردار است که هیچ کدام از قریب برخوردار نیستند. مگر آن که بخواهی ستم روا داری. معاویه پاسخ داد: راست گفتی؛ اما با آنچه در دستمان است، با او می جنگیم و کشته شدن عثمان را به گردن او می اندازیم. (یعقوبی، ۲: ۱۸۶/۱۳۴۱؛ دینوری، ۱/۱۱۸) عمرو خنید و گفت: از این که سخنان را از شما می شنوم تعجب می کنم! چرا که از من و تو می باید تقاص این خون را مطالبه نمود. تو در شرایط سخت به استغاثه او پاسخ مثبت ندادی و تعلق ورزیدی و من باینکه در جلو چشمانم خانه اش را محاصره نمودند، به فلسطین گریختم و از مدد به او دریغ نمودم. کسی چون من خدعه گر نمی شود. در این حال، معاویه گفتار عمرو را تأیید کرد. (یعقوبی، همان.)

در ادامه معاویه رو به عمرو کرد و گفت: ای عمرو از این سخن ها درگذر. با من بیعت کن تا علی را کنار زده و بقیه عمر را با فراغت سپری نماییم. عمرو گفت: ای معاویه، ترک دنیا آسان است، اما ترک دین دشوار، تو نیک می دانی که یاری تو و مخالفت با علی گناهی بزرگ است، اگر می خواهی با تو همراهی کنم، باید رضایت من را جلب نموده و آنچه را که خواهانم به من بدهی. معاویه گفت: باشد، اکنون با من همراهی کن. عمرو گفت: با چه دلیل و برهانی خون عثمان را طلب کنیم؟ معاویه گفت: مردمان را می توان فریفت و با حيله و مکر، باطل را در لباس حق جلوه داد. اگر اراده کنم می توانم تو را که به فراست و کیاست در جهان همتا نداری فریب دهم. عمرو گفت: از این سخنان درگذر. معاویه گفت: هر چه می خواهی بگو. عمرو گفت: ولایت مصر را می خواهم. معاویه گفت: مصر در مقابل عراق است. عمرو گفت: چون شام به تو خواهد رسید، مصر برای من باشد. معاویه منشور ولایت مصر را برای او نوشت. (ابن اعثم کوفی، ۲/۵۱۴)

علامه مجلسی می نویسد: یک روز که معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان، عمرو بن عاص، عتبه بن ابوسفیان، ولید بن عتبه و مغیره بن شعبه با هم نشستند، عمرو بن عاص به معاویه گفت: به دنبال حسن بن علی (علیه السلام) بفرست تا مقام او و پدرش را پایین بیاوریم. (شخصیت وی و پدرش را تخریب نماییم.) اما امام حسن (علیه السلام) به عمرو عاص چنین گفت: اینکه گمان می کنی ما عثمان را کشته ایم: به خدا قسم این سخنی که درباره حضرت امیر می گویی

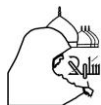
طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند ثابت نمایند، پس تو چگونه این تهمت را به علی می‌زنی. در صورتی که خدای علیم برای تو و پدر و مادرت در دنیا و آخرت این همه عیب و ننگ شماره کرده است!! و حال آنکه خدا درباره بندگان خود ستم نمی‌کند. (مجلسی، بحار الانوار ۴۳/۳۲۲) زمانی که معاویه وعده خلافت مصر را به عمرو داد، او خود را در اختیار معاویه قرار داد و کمال همکاری را با وی نمود و با فریب اهل شام و بهانه قرار دادن خون عثمان جنگ صفین را به راه انداخت. (ابن سعد: ۲۳۰)

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به عمرو به دنیاگرایی و منفعت‌طلبی او اشاره می‌نماید و می‌فرماید: «تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی‌اش آشکار است و زشتی او پدیدار، آزادمرد را در مجلس خویش زشت می‌گویند و بردبار را به هنگام آمیزش، سفیه می‌شمارد، تو سر در پی او نهادی و به طلب زیادت او ایستادی. چون سگ که پی شیر رود، و به چنگال آن نگیرد و زیادت شکار او را انتظار برد. پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی و اگر خواهان حق بودی بر آنچه می‌خواستی دست می‌نهادی، اگر خدا من را بر تو و پسر ابوسفیان مسلط ساخت، سزای کاری را که کردید خواهم داد، و اگر من را عاجز کردن توانید و خود پایدار مانید، آنچه پیش روی شماست برای شما بدتر است که آن عذاب خداست.» (نهج البلاغه: نامه ۳۹)

در این جریان عمرو عاص با اینکه به شایستگی امام واقف است به سبب دنیاطلبی تمام اصول و ارزش‌های اخلاقی را زیر پا می‌گذارد، به جای وفاداری به امام راستین خود، عهد و پیمان با معاویه می‌بندد، برای رسیدن به امارت مصر از هیچ عوام‌فریبی و نیرنگ، حتی تهمت خلیفه کشی به امام کوتاهی نمی‌کند. اما امیر مؤمنان بر مبنای جهان‌بینی و نظام اندیشه الهی به اصول و ارزش‌های اخلاقی در تعاملات پایبند بود.

امام ارزش‌های اخلاقی ثابت و مطلق را بر مصالح و منافع سیاسی و اقتصادی حاکم می‌نمود و از هرگونه خدعه و نیرنگ در امور اجتماعی و سیاسی خودداری نموده و آن را نشانه‌ی بی‌دینی می‌دانستند. امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا دِينَ لِخِدَاعٍ؛ نیرنگ‌باز دین ندارد.»

امام علیه السلام حتی در برابر دشمن کینه‌توز از کوره در نمی‌رفت و از چارچوب عدالت تجاوز نمی‌نمود، به مسائل اقتصادی و بیت‌المال توجه ویژه‌ای داشت و حاضر نبود از آنچه اقتضای عدالت و ارزش‌های اخلاقی است گامی عقب‌نشینی نماید.



۳-۲ نقش عمروعاص در صفین

در روز سوم جنگ صفین، عمار از سپاه امام (علیه السلام) و عمروعاص از سپاه معاویه به نبردی سخت پرداختند. سپاهیان امام با یک یورش صفوف دشمن را به هم ریختند و عمروعاص ناچار شد که جایگاه خود را عوض کند. در این حال عمار درباره حزب اموی چنین گفت: خاندان امیه در اسلام پیشگام نبوده‌اند تا از این جهت شایسته فرمانروایی باشند. آنان مردم را فریفتند و ناله «امام ما مظلومانه کشته شد» سر دادند تا بر مردم ظالمانه حکومت و سلطنت کنند. این حيله‌ای است که از طریق آن به آنچه می‌بینید رسیده‌اند. اگر چنین خدعه‌ای به کار نمی‌بردند دو نفر هم با آنان بیعت نمی‌کرد و به یاری‌شان بر نمی‌خواست. (کامل ابن اثیر، ۱۵۷/۳: وقعه صفین، ۳۱۹: تاریخ طبری ۳/ جزء ۶، ۲۱) وقتی خیمه عمروعاص در چشم‌انداز او قرار گرفت، فریاد برداشت که: دین خود را در مقابل حکومت مصر فروختی. وای بر تو، این نخستین بار نیست بر اسلام ضربه زدی. (وقعه صفین، ۳۳۶) آشوبی در صفوف دشمن افکند، عمروعاص دست به خدعه‌ای زد و آن اینکه پارچه سیاهی بر سر نیزه کرد و آن را برافراشت. این همان پرچمی بود که روزی پیامبر اکرم به دست او داده بود ولی امام علی (علیه السلام) فوراً به روشنگری پرداخت و گفت: آیا می‌دانید داستان این پرچم چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی این پرچم را بیرون آورد و رو به سپاه اسلام کرد و گفت: کیست که آن را با آنچه در آن است برگیرد. عمروعاص گفت در آنچه چیز است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اینکه با مسلمانی ن جنگید و به کافری نزدیک نشوید. عمروعاص آن را به این شرط گرفت. اما به خدا سوگند که به مشرکان نزدیک شد و امروز با مسلمانان می‌جنگد. (طبری: ۷/۳: منقری، ۱۳۷۰: ۲۱۶-۲۱۵)

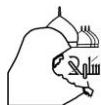
عمروعاص به عهد و پیمانی که در گرفتن آن پرچم کرده بود وفا نمود و آن را دستمایه‌ای برای رسیدن به امیال نفسی خود در جنگ با دست‌پرورده پیامبر به کار برد و به کفر نزدیک شد اما امام (علیه السلام) وفای به عهد و صدق، جزء شاخصه‌های رفتاری‌اش بود. احترام ویژه‌ای برای تعهدات قائل بود و آن را از نشانه‌های ایمان برمی‌شمرد. چنانکه خطاب به مالک اشتر می‌نویسد: اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید. یا در پناه خود او را امان دادی به عهد خویش وفادار باش و بر آنچه بر عهده گرفتی امانت‌دار باش و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ‌یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست. (منقری، ۱۳۷۰: ۵۱۴)



امام علی (علیه السلام) به صورتی عمیق از وظیفه اسلامی خود آگاه بود و در راه حفظ شریعت اسلام حاضر نبود که مصلحتی را بر حقی مقدم شمارد، با فرصت‌طلبی و فریبکاری اهداف خویش را پیش نمی‌برد و بر مبنای آیهی «اوفوا بالعقود» اندیشه و رفتار می‌نمود.

در روز پنجم جنگ صفین شمر بن ابرهه حمیری با گروهی از قاریان شام به سپاه امام (علیه السلام) پیوست. به سبب این امر، معاویه بيمناک شد. عمروعاص رو به معاویه کرد و گفت: تو می‌خواهی با مردی نبرد کنی که با محمد (صلی الله علیه و آله) خویشاوندی نزدیک دارد و در اسلام دارای قدم راسخ و استوار است. او در فضیلت و معنویت و آشنایی به رموز جنگ بی‌همتاست و ... لازم است شامیان را در سخت‌ترین موضع و تنگناها قرار دهی و تطمیع نمایی و هرچه را فراموش می‌کنی، این را فراموش نکن که تو بر باطل هستی. معاویه از سخن او آموخت که از عوامل جذب شامیان در میدان نبرد تظاهر به دین و تقوی و ورع است از این رو دستور داد منبری آوردند و مانند فردی دل‌سوخته برای دین و مذهب اشک تمساح ریخت و بعد از او عمروعاص نیز بر فراز منبر قرار گرفت و سخنانی شبیه به سخنان معاویه ایراد نمود. (منقروی، ۱۳۷۰: ۲۲۲)

وقتی خبر به امام رسید که معاویه و عمروعاص از طریق حيله و نیرنگ و تظاهر به دین شامیان را دعوت به جنگ می‌کنند، همگان را در نقطه‌ای گردآورد و سخنرانی غزائی را ایراد نمود و فرمود: از شگفتی‌های جهان است که معاویه و عمروعاص بر آن شدند که مردم را به دین‌داری تشویق کنند. شما می‌دانید که من هرگز با پیامبر مخالفت نکرده‌ام و در مواضعی که قهرمانان عقب می‌کشیدند، جانم را سپر او قرار می‌دادم. سپس امام (علیه السلام) خواستار هجوم همگانی سپاهیان برای برکندن ریشه فساد شد و سپاه نیز آماده حمله دسته‌جمعی شد. (همان) در این جریان عمروعاص رعایت تقوی و پارسایی را نکرد، چراکه او بنده‌ی معاویه بود. اگر او انسانی حق مدار بود، باید رعایت عدالت را می‌نمود. همان‌گونه که از سخنان عمروعاص با معاویه مشخص است، بر فضیلت، معنویت و دلاوری امام (علیه السلام) آگاهی دارد و باطل بودن معاویه را گوشزد می‌نماید اما امام (علیه السلام) با استنباط از دستورهای الهی، اطاعت کامل از حق و تفکیک مطلق حق و باطل را رعایت می‌نمود. در زندگی امام نسبی‌گرایی جایی نداشت از این رو حق و باطل را همواره رویاروی هم قرار می‌داد. امام تا بدان پایه حق مدار است که حتی حکومت را برای اقامه‌ی حق قبول می‌نماید.



امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است. مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.» (نهج البلاغه: خطبه ۳۳)

اما عمروعاص برای متاعی اندک دوستی و همکاری خود را با فاسقان تثبیت می‌نمود. در همین رابطه، امام علی (علیه السلام) درباره عمروعاص می‌گوید: «چه زمانی عمرو دوست و کمک کار فاسقان و دشمن مسلمانان نبوده است؟ آیا به کسی جز مادر شبیه است؟» (سبط بن جوزی، ۱۹۸۸: ۹۷)

عمروعاص خود در روایتی آورده است: «عمار را گروهک متجاوز خواهند کشت» (نک: قرطبی، ۱۹۸۶: ۳۳۷/۳؛ اعثم کوفی، ۱۴۰۶: ۱۵۹/۳)

وقتی ذوکلاع یکی از سپاهیان معاویه، عمار را در سپاه امام دید به عمروعاص گفت وای بر تو! این سخن چیست؟ اما عمروعاص به او گفت همانا عمار به زودی به سوی ما باز خواهد گشت و از هواداران ما خواهد شد. پیش از اینکه عمار در همراهی علی کشته شود، ذوکلاع در همراهی معاویه کشته شد. عمروعاص به معاویه گفت: نمی‌دانم از کشته شدن کدامیک بیشتر شادمانم، عمار یا ذوکلاع! به خدا سوگند، اگر ذوکلاع پس از عمار کشته می‌شد، همه شامیان را به سوی علی می‌کشاند. (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۳۸۲/۲) معاویه که در خدعه و فریب، ید طولایی داشت، گفت: آیا ما او را کشتیم؟ جز این نیست که کشنده او کسی است که وی را به اینجا آورد. وقتی امام علی (علیه السلام) این حرف را شنید گفت: «پس قاتل حمزه [نیز] پیامبر خداست!» (قرطبی: ۳۳۷/۳)

عمروعاص استاد مکر و حيله با صدق در گفتار و کردار خداحافظی کرده بود و دین خود را به دنیایش فروخته بود، اگرچه خود راوی حدیث بود و یقین داشت که پیامبر گفته است عمار را گروه متجاوز می‌کشد، ولی چنان طمع بر مال و مقام دنیا او را کوردل نموده بود که دست از باطل نمی‌کشید. امام علی (علیه السلام) نیز گونه برخورد با این نیروی شیطانی را خوب می‌دانست و جواب دندان‌شکن برای او داشت.

عمرو عاص برای رسیدن به اهدافش، هم‌حزبان و هم‌فکران خویش را نیز قربانی سیاست‌بازی‌های خویش می‌نمود.



در اوج نبرد صفین عمروعاص، غلام و تک‌سوار معاویه به نام حریث را، که معاویه او را از نبرد با علی نهی کرده بود و به وی گفته بود که نیزه‌ات را هر جا می‌خواهی فرود آور، اما از علی دوری کن! به جنگ با امام علی تحریک کرد. عمرو با حریث خلوت کرد و به او گفت: چه چیز تو را از هماوردی با علی باز می‌دارد، حال آنکه تو هم زور او هستی؟ حریث گفت: سرورم مرا از نبرد با او نهی کرده است. عمروعاص گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که اگر با او نبرد کنی وی را می‌کشی و شرف این کار نصیب تو می‌شود. آن قدر کار را بر وی زیبا جلوه نمود که حریث به جنگ با حضرت مصمم شد. وقتی صبحگاهان حریث به میدان آمد، امام را طلب نمود و با ایشان نبرد کرد. در پایان امام علی (علیه السلام) با ضربه‌ای او را کشت. (ابوحنیفه دینوری،: ۱۷۶)

عمروعاص برای رسیدن به اهداف پلید خود حتی از مرگ یاران و دوستان نیز هراسی نداشت، ریختن خون افراد بی‌گناه را برای مقصد شوم خود مباح می‌دانست. اما امام علی (علیه السلام) مهم‌ترین مؤلفه‌ی تکریم انسان را حفظ خون او می‌دانست و خون به‌ناحق ریخته شده را اول چیزی می‌دانست که در روز قیامت مورد سؤال قرار خواهد گرفت. در این باره امام علی (علیه السلام) در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد: از خون‌ریزی پرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی‌کند..... روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۳-۳ رسوایی عمروعاص در جنگ صفین

در یکی از روزهای جنگ صفین که عمروعاص به مقابله علی (علیه السلام) رفت تا او را بکشد، همین که امام می‌خواست او را بکشد، عمروعاص خود را از اسبش بر زمین افکند و دامن لباس خود را بالا زد تا آنجا که عورتش آشکار شد امام روی از او برگرداند. عمروعاص در حالی که زخمی و خاک‌آلود بود برخاست و پیاده گریخت. یاران امام (علیه السلام) گفتند: ای امیر مؤمنان! آن مرد رهایی یافت، گفت: آیا می‌دانید او کیست؟ گفتند: نه، امام (علیه السلام) گفت: «او عمروعاص بود که عورت خویش را در برابر من آشکار کرد و من از او روی گرداندم.» (منقری، ۱۳۷۰: ۴۰۷)

در این تعامل عمروعاص عقلانیت ابزاری را بر ارزش‌ها مقدم نمود. او وقتی جان خود را در خطر می‌بیند، از بدترین وسیله برای رهایی خود بهره می‌جوید، اگر پشتوانه‌ی فکری او بر دین استوار بود چنین رفتار ناشایستی را از خود بروز نمی‌داد. چنین اخلاق منفعت‌طلبانه جز از



ناحیه‌ی باطل انتظار نمی‌رود. اما امام علیه السلام در این برهه‌ی زمانی، نجابت و حیا را عملاً به جامعه انسانی آموخت. زمانی که به راحتی می‌توانست دشمن را به هلاکت برساند، جهت رضای الهی را طلب کرد. تقوی و پارسایی بر او احاطه یافت تا تعادل و توازن رفتاری را در سخت‌ترین شرایط رعایت نماید. چون بینش امام علیه السلام بر عبودیت محض خداوندی استوار است. آن عبودیت را در بحرانی‌ترین لحظات نیز فراموش نمی‌کند. خود را در حصار امن تقوی قرار می‌دهد تا در تعاملاتش هیچ‌گونه بی‌مبالاتی و ناسازگاری با دین رخ ندهد.

۳-۴ قرآن سر نیزه کردن در صفین

وقتی یاران علی علیه السلام بر یاران معاویه چیرگی قاطعی یافتند، معاویه اسبش را خواست تا بگریزد. عمروعاص به وی گفت: می‌روی؟ معاویه گفت: آیا اندیشه‌ای داری؟ عمروعاص استاد نیرنگ، گفت: یک چاره‌ای باقی مانده است؛ قرآن‌ها را برافرازی و ایشان را به حکم آن فراخوانی و بدین سان آنان را بازدارای و شدتشان را در هم شکنی و در نیروشان سستی افکنی. پس قرآن‌ها را برافراشتند و یاران علی علیه السلام را به داوری قرآن فراخواندند. در مقابل امام علی علیه السلام فرمود: «این نیرنگ است. ایشان اهل قرآن نیستند (یعقوبی: ۱۸۸/۲؛ اعثم کوفی: ۱۸۰/۲) ای بندگان خدا! من از همه‌ی شما به اجابت قرآن سزاوارترم اما معاویه و عمروعاص نه اهل دین هستند و نه اهل قرآن. من آن‌ها را بهتر می‌شناسم. در کودکی و بزرگی همراهشان بودم. هم کودکان شری بودند و هم مردان شرّ. بدانید این سخن حقی است که از آن باطل اراده شده است. به خدا سوگند! قرآن را از آن جهت که آن را می‌شناسند و بدان عمل می‌کنند، بالا نبرده‌اند بلکه نیرنگ مکر و حيله‌ای بیش نیست. (منقری، ۱۳۷۰: ۱۷۹؛ عزالدین ابن اثیر، ۸۶/۲)

فقط گروه اندکی از یاران امام، روشن و محکم ماندند و بقیه گرفتار مکر و نیرنگ معاویه و فکر پلید و شیطنت‌آمیز عمروعاص شدند. در نیرنگ قرآن بر سر نیزه کردن، سیاست شیطانی عمروعاص بود که نبردی در آستانه‌ی پیروزی را به شکست کشاند چون برخی از لشکر فریب‌خورده حضرت علی، اصرار ورزیدند مالک باید جنگ را متوقف کند. این خدعه، موجب گردید اختلاف در میان لشکر حضرت اوج بگیرد. آنان که بازیچه سیاست عمروعاص گشته بودند، گفتند آن‌ها ما را به حکم قرآن دعوت می‌کنند و ما نمی‌توانیم با آن‌ها بجنگیم، این گروه بعد از این ماجرا خوارج نام گرفتند. (منقری، ۱۳۷۰: ۴۹۰) مردمی بودند ساده‌لوح و ظاهرین که



بر عقیده‌ی غلط خود پافشاری می‌کردند. امام علی (علیه السلام) در مقابل آن‌ها، امر بر سکوت می‌کند چراکه در مقابل این گروه نیرویی برای مقابله نداشت و قصد تأیید آن‌ها را نیز نداشت. بنابراین معاویه با کمک عمروعاص حيله‌ای شیطانی در پیش گرفت و با بالا بردن قرآن بر نیزه‌ها و دعوت امام به حکمیت، جنگ را متوقف نمود و بخشی از نیروهای امام (علیه السلام) را در مقابل خود او قرار داد. این جریان که امام (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت نمود، او را ناچار به پذیرش نمایندگی ابوموسی نیز نمود.

۵-۳ نقش عمروعاص در جریان حکمیت

معاویه عمروعاص را به‌عنوان حاکم برگزید و امام (علیه السلام) علی‌رغم میل خود ابوموسی اشعری را انتخاب کرد. امام (علیه السلام) بیش از هر کس بر این امر واقف بود که معاویه با انتخاب عمروعاص نقشه شوم خود را عملی خواهد نمود از این‌رو درخواست نمود تا ابن عباس را که مردی دانا بود برای داوری برگزینند، ولی با مخالفت یاران خارجی مواجه شد.

چنان‌که می‌فرماید: معاویه بر این کار کسی را که بیش از عمروعاص به رأی و نظرش اطمینان داشته باشد، ندارد. و او را خواهد گماشت و هیچ‌یک از قریشیان دستگاهش را به شایستگی عمروعاص نمی‌داند، پس شما هم عبدالله بن عباس را در برابر او برگزینید چه هیچ‌گرهی نیست که عمروعاص ببندد و عبدالله از گشودنش درماند و هیچ‌گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فروماند و هیچ امری نیست که او استوار دارد و این در هم نشکند و هیچ کاری نیست که او در هم شکند و این استوارش ندارد.

اشعث گفت: به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید میانه‌ی ما دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر او مردی از قبیله مضر را گماشته است، من مردی از یمانیان را قرار می‌دهم. علی (علیه السلام) گفت: من بیم آن دارم که این یمانی شما فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذارند و در آن سودی داشته باشد، به هیچ‌رو خدا را در نظر نمی‌گیرد و از فریبکاری پروایی ندارد. (منقری، ۱۳۷۰: ۴۸۷)

عمروعاص در ظاهر نسبت به بزرگداشت ابوموسی و مقدم داشتن او در سخن گفتن، توجه ویژه‌ای می‌کرد و افتخار مصاحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سن بیشتر ابوموسی را دلیل قرار می‌داد. بعد از گذشت چند ماه تبادل نظر بسیار، عمروعاص نظرش را به ابوموسی تحمیل کرد که حضرت علی (علیه السلام) و معاویه را از خلافت خلع کنند. هنگام اعلام رأی، عمروبن عاص با





نیرنگ و حيله، ابوموسی را پیش انداخت تا او، اول نظر خود را اعلام کند. ابوموسی بر بالای منبر رفت هر دو را از خلافت خلع کرد. اما عمرو بر خلاف توافق با ابوموسی، گفت: آنچه را ابوموسی گفت شنیدید، او سالار خود را از خلافت خلع کرد، همانا من نیز او را همان گونه خلع می کنم و سالار خود معاویه را بر خلافت مستقر و پایدار می دارم. (دینوری، بی تا: ۲۰۱)

بنابراین عمرو عاص ارزش های اخلاقی را زیر پا گذاشت و با دروغ و حيله، نقش خود را با مهارت ایفا نمود و گرایش سیاسی خود را با بهره گیری از حماقت طرف مقابل و خدعه و نیرنگ به مقصد رساند. حق و عدالت را زیر پا گذاشت و کسی را که خود به خوبی می دانست سزاوارترین فرد بر خلافت است، برای مطامع دنیوی و جاه طلبی خلع ید نمود. اما امام علیه السلام حکومت را موقعیت یا وسیله ای برای رسیدن به عیش و نوش دنیا نمی دانست. او اگر مسئولیت حکومت را پذیرفت از آن رو بود که در درجه اول امری بود که از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن امر، منصوب شده بود. در درجه دوم پس از قتل عثمان، مردم برای بیعت با او هجوم بردند. آن چنانکه امام می فرماید: روز بیعت، فراوانی مردم چون یال پر پشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد مردم چون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند. (نهج البلاغه: خطبه ۳)

امام علیه السلام، برای احقاق حق خود، هیچ وقت خدعه و نیرنگ نکرد و مانند عمرو عاص عهد و پیمان را زیر پا نگذاشت. اگر عمرو عاص به سبب دورویی و نفاقش، با ابوموسی اشعری وفای به عهد نمود از بی ایمانی و عدم عقیده به آخرت او نشأت می گرفت. امام علی علیه السلام در این باره پس از جنگ صفین در مورد حيله و نیرنگ و وفا می فرماید: ای مردم! وفا همراه راستی است که سپری محکم تر و نگه دارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد. (نهج البلاغه: خطبه ۴۱)

۶-۳ نامه نگاری امام علیه السلام و عمرو عاص

در جریان تعیین داور برای حکمیت وقتی عمرو عاص به عنوان داور تعیین شد، امام علی علیه السلام نامه ای به او نوشت و چنین اندرزش داد:

«اما بعد، به راستی دنیا [آدمی را] از هر چیز جز خودش بازمی دارد و دنیا دار، هیچ بهره ای از آن نمی گیرد، مگر اینکه [دریچه ای] طمع [تازه] به رویش می گشاید که میل به دنیا را در او می افزایشد و هرگز وی با آنچه به دست نیاورده، بی نیاز نمی شود؛ و در پس این همه، باید آنچه را

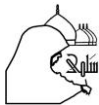
گردآورده ترک کند. نیک‌بخت آن است که از دیگران پند پذیرد. سپس ابو عبدالله! اجر خود را تباه مکن و با معاویه در باطل خواهی‌اش همدست مشو!»

آنگاه عمرو بن عاص به وی پاسخ داد: «اما بعد؛ مایه صلاح و الفت ما، بازگشت به حق است. به راستی، ما قرآن را میان خود داور ساخته‌ایم، پس ما را اجابت کن. هر یک از ما به آنچه قرآن حکم کند، تن سپرده است و پس از این کشمکش، مردم عذر او را خواهند پذیرفت. والسلام!»

سپس امام علیه السلام به او چنین نوشت: «اما بعد، آنچه از دنیا که تو را دل بسته خویش کرده و سبب شده که به آن اشتیاق یابی و اعتماد کنی، به تو پشت خواهد کرد و از تو جدا خواهد شد. پس به دنیا اعتماد مکن که سخت فریبنده است و اگر از آنچه گذشته، عبرت‌پذیری، آینده را حفظ می‌کنی و از آنچه به تو اندرز داده می‌شود، سود می‌یابی. والسلام»

پس عمرو در پاسخ امام علیه السلام نوشت: «اما بعد، آن کس انصاف ورزیده که قرآن را پیشوای خود ساخته و مردم را به احکامش فرا خوانده است. پس ای ابوالحسن! صبر پیشه کن که من تو را جز به مقصدی که قرآن می‌رساندت، نمی‌رسانم.» (منقری، ۱۳۷۰: ۴۹۸)

با دقت نظر بر دو نامه‌ی تبادل شده بین عمرو عاص و امام علیه السلام، ماهیت واقعی هر کدام به خوبی آشکار می‌گردد، با توجه به نامه‌ی امام مشخص می‌گردد ایشان قصد هدایت‌گری عمرو عاص را داشته، تا در قضیه‌ی حکمیت، آخرت خود را به دنیا نفروشد، قصد دارد او را به تقوی و پارسایی دعوت کند تا دنیا و مظاهرش موجبات پایمالی عدالت و ظلم پیشگی را در او تقویت نکند. امام علیه السلام آخرت را غایت نهایی می‌دانست و دنیا را گذرگاهی برای کسب سعادت اخروی و نزدیکی الهی توصیه می‌نمود. امیر مؤمنان علیه السلام پرداختن بیش از حد به دنیا را موجب خسران معرفی می‌کند. ایشان دین خود را فدای دنیای خود و دیگران نمی‌نمود. از این رو به کارگزارش توصیه نموده است: «با نابود کردن دینت، دنیای خودت را آباد مکن که از زیان‌کارترین افراد خواهی بود.» (نهج البلاغه: نامه ۴۳) در همین رابطه، امام علی علیه السلام خطاب به عمرو عاص می‌نویسد: «دین خودت را تابع دنیای کسی کرده‌ای که گمراهی‌اش آشکار، بی‌پرده و بی‌آبروست.» اما عمرو عاص که طمع و شیفتگی جاه و مقام و حکومت مصر وجودش را تسخیر کرده است، حق ولایت خلیفه مسلمانان را نادیده می‌گیرد و برای توجیه عمل خویش می‌گوید: «جز این نیست که ما علی بن ابی‌طالب را در زمامداری به عقب انداختیم برای این بود که در او شوخ‌طبعی وجود داشت.» (ابی‌الحدید، ۱۳۶۷: ۲۸۲/۶؛ جعفری، ۱۳۷۹: ۳۸۴)



امام علی علیه السلام در پاسخ به وی، در خطبه‌ای می‌فرماید: «شگفتا از عمروعاص پسر نابغه!! میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوش‌گذرانی بوده و عمر بیهوده می‌گذرانم! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد. مردم، آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است. او سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود. درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد. اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد. به پیمان خیانت می‌کند و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید. پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امرونهی، بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به سوی قبضه‌ی شمشیرها نرود. اما در آغاز نبرد و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار کند. آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت، از سخن حق باز داشته است. با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد و در برابر ترک دین خویش رشوه‌ای تسلیم او کند.» (نهج‌البلاغه: خطبه ۸۴)



عمروعاص با ناجوانمردی، امیر مؤمنان علیه السلام را از هر سو آماج تهمت و نیرنگ و دسیسه خود کرده بود تا از نفوذ کلام جان‌بخش امام علیه السلام جلوگیری کند. مغرضانه نسبت به امام علیه السلام تبلیغات سوء روا می‌داشت تا لیاقت خلافت ایشان را زیر سؤال ببرد. عمروعاص و هیچ ضد انسان بی‌خدایی، نمی‌توانست نقصی برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام پیدا کند و به بهانه‌ی آن برای خودکامگی‌های خود دلیلی به دست بیاورد. لذا اقدام به نشر یک دروغ و افترا می‌کند که ساده‌لوحان بی‌خبر از همه‌جا را بفریبند و دل‌های آگاهان از علی بن ابی‌طالب و اصول ارزش‌های انسانی را جریحه‌دار کند. دریغ از این همه دسیسه که از نادانی او نشأت می‌گرفت و امام علی علیه السلام را به زحمت انداخت.

نتیجه‌گیری

شخصیت حضرت علی به‌عنوان امام جامعه اسلامی ایجاب می‌کرد در قبال افراد مختلف نقش هدایتگری خویش را ایفا نماید، مصداق بارز آن در مواجهه با عمروعاص مشهود است. چنانکه روش امام در برخورد با این شخصیت حيله‌گر، تعامل به معنای عام آن نبوده است بلکه راهنمایی و ارشاد به امید اثربخشی در شخصیت این فرد بوده است. می‌توان گفت اختلاف بنیادین در تعاملات این دو شخصیت حق و باطل به نگرش و جهان‌بینی آنان برمی‌گردد. عمروعاص با اینکه به شایستگی امام واقف است به سبب دنیاطلبی، برای رسیدن به امارت مصر از عوام‌فریبی و نیرنگ، تهمت خلیفه‌کشی به امام بهره می‌برد. برای متاعی اندک دوستی و همکاری خود را با فاسقان تثبیت می‌نمود. ریختن خون افراد بی‌گناه را برای مقصد شوم خود مباح می‌دانست در جهان‌بینی او آخرت هیچ نقش و معنی و مفهوم ندارد به همین دلیل عقلانیت ابزاری را بر ارزش‌ها مقدم نمود. شخصیت بزرگواری چون علی (علیه السلام) با پایبندی به اصول و معیارهای منطبق بر ضوابط دینی و مکتبی رفتار نموده و در تعاملات با دوست و دشمن با تعصب یا مصلحت یا بر اندیشه‌های دنیایی تکیه نداشت. شخصیتی که نفع‌طلبی مادی و کینه‌توزی در قاموس او محو است. در سرلوحه‌ی اندیشه تعاملی او «اوفوا بالعقود» قرار دارد، در هر زمان و موقعیت، رضایت الهی و سعادت اخروی را از نظر گذرانده است. آخرت‌گرایی و دنیا‌گذری را درسی قرار داد، که دنیا را محل حرکت و تلاش برای رسیدن به هدف غایی خلقت قرار دهد.



فهرست منابع

- ۱- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۷.
- ۲- ابن اثیر، ابوالحسن، اسدالغابة فی معرفة الصحابه، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- ۳- ابن اثیر، ابوالحسن، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷ م/ ۱۴۰۷ ه.
- ۴- ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
- ۵- ابن صباغ مالکی، علی، فصول المهمه، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
- ۶- ابن عساکر، ابوالقاسم، تاریخ مدینه، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
- ۷- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی سقا و ابراهیم ایاری، قم، مکتبه المصطفی، ۱۳۵۵ ق.
- ۸- ابوحنیفه دینوری، احمد، اخبار الطوال، مترجم محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۸ ش.
- ۹- اعثم کوفی، ابو محمد احمد، الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۰- امینی، عبدالحسین، عمرو عاص (برگرفته از کتاب الغدیر)، تدوین و ترجمه: محمدحسن شفیعی شاهرودی، قم، موسسه میراث نبوت، سال ۱۳۸۹.
- ۱۱- آقا بخشی، علی و افشارراد، منیر، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۶۸.
- ۱۲- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، موسسه الاعلمی، بی تا.
- ۱۳- الجر، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه: سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۴- جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه: سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
- ۱۵- جریر طبری، محمد، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲.
- ۱۶- جعفری، محمدتقی، امام علی علیه السلام به روایت نهج البلاغه، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۱۷- حاکم نیشابوری، محمد، مستدرک الصحیحین، علی رضا حیدری نسب، تهران،



انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.

- ۱۸- حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلیه، بیروت دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۹- دایره المعارف طهور، موسسه فرهنگی هنری جام طهور برگرفته از کشف المحجّه و معارف و معاریف و امام شناسی و دایره المعارف تشیع و تاریخ خلفا و وفیات الاعیان و امویان عمادزاده www.tahoor.com

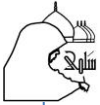
۲۰- دشتی، محمد، نهج البلاغه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۸۰.

- ۲۱- دینوری، ابومحمد، الامامه و سیاسه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۲۲- سبط بن جوزی، یوسف، تذکره خواص الامه، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸ م.
۲۳- شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، تهران، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲۴- شهرآشوب، ابوجعفر، مناقب ابن شهرآشوب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۲ ق.
۲۵- غضنفری، علی، حکومت اسلامی در نهج البلاغه، قم، انتشارات نیلوفرانه، ۱۳۹۳.
۲۶- قرطبی، احمد، العقد الفرید، تحقیق: احمدالزین و ابراهیم الایبیری، بیروت، دارمکتبه الهلال، ۱۹۸۶ م.

۲۷- قلی زاده، حسن، ۱۳۸۸ (hasan_ghlizadeh.blogfa.com)
۲۸- قمی، عباس، سفینه البحار، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۴۱۶.

- ۲۹- قیومی اصفهانی، جواد، صحیفه الحسن، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹.
۳۰- کریم خانی، حمزه، صمدانی، سید محمدعلی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، قم، نشر دانش، ۱۳۸۳.

- ۳۱- کلینی، ابی جعفر، کافی، تهران، دارالکتب اسلامی، بی تا.
۳۲- گنجی، محمد، کفایه الطالب، تهران، داراحیاء تراث اهل بیت، ۱۳۶۳.
۳۳- لیثی واسطی، علی، عیون الحکم و المواعظ، تهران، موسسه بعثت، بی تا.
۳۴- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۸۶.
۳۵- مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه، قم، صدرا، ۱۳۷۶.
۳۶- منقری عطاری، نصر، وقعه الصفین، پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.



۳۷- نوری، یحیی، اسلام و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام، تهران کتابخانه شمس، ۱۳۴۲.

۳۸- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۱.



فصلنامه سلمی،
شماره سوم / بهار ۱۳۹۵